

## بابر شاه

### مؤسس سلسله تیموری هند

در مقاله «فرهنگ ایران در هند» مندرج در شماره پنجم ارمغان نفوذ و پیشرفت سریع شعر و زبان فارسی را در دربار پادشاهان مغولی یاد آور شدم و متذکر گردیدم که سلسله تیموری (یامغولی) هند در سال ۹۳۲ هجری قمری (۱۵۲۶ میلادی) بسعی و تدبیر و ضرب شمشیر بابر شاه تشکیل گردید و قریب سه قرن و نیم حکومت پرشکوه این سلسله در قاره هند دوام داشت.

دوره سلطنت تیموری ها یکی از درخشانترین دورانهای حکومت و قدرت و عظمت هند میباشد که بحث در این موضوع محتاج بتدوین کتابهای بسیار قطور است و این مطلب از گنجایش صفحات محدود ارمغان خارج میباشد.

من در این مقاله میخواهم فقط بطور خلاصه و بسیار مختصر «بابر شاه» مؤسس خردمند و دانش پرور پادشاهان تیموری هند را معرفی کنم بدین منظور که وی یکی از شاعران بزرگ فارسی زبان هند و یکی از مروجان زبان و فرهنگ ایران در آن قاره بشمار میاید.

«بابر شاه» که از شاهزادگان تیموری است پسر «عمر شیخ» میباشد، «عمر شیخ» بامقام شاهزادگی و امارت از مریدان یکی از مشایخ، بنام «خواجه ناصرالدین احرار» بوده و بایروی طریقه شافعی مشرب تصوف هم داشته و سالیان دراز حکومت «سمرقند» را عهده دار بوده است.

بابر که در زمان حکومت پدر در سمرقند متولد شده (سال ۸۸۸ هجری قمری مطابق ۱۴۹۱ میلادی) «ظہیر الدین محمد» نام داشته ولی پس از آنکه بزرگ شد

و بحکومت و سلطنت رسید اسم اصلی او فراموش گردیده و در همه جا بنام « بابر » شهرت یافته است.

« بابر » در لغت ترکی مغولی بمعنی « شیر نر » میباشد و انصافاً بابر شاه باین نام سزاوار بوده است.

« بابر » دوازده سال بیشتر نداشت که پدرش در گذشت و خود بجای پدر زمام امور « سمرقند » را بدست گرفت ، اما جمعی از بزرگان سمرقند مخصوصاً عموی بابر نمیخواستند زیر بار حکومت او بروند ، بهمین عنوان بمخالفت باوی برخاستند و پس از چند سال بابر تاب مقاومت نیاورده متواری شد .

اما بزودی با دستیاری دوستان وفادار پدرش قشونی فراهم آورد و به « سمرقند » حمله برد و پس از تصرف سمرقند « قندهار » را نیز در زیر سلطه خود در آورده و رفته رفته بر قسمت عمده « ماوراءالنهر » استیلا یافته پس از چند سال بتسخیر « غزنین » « کابل » ، « هرات » ، « غوریان » و « هزاره » همت گماشت و این بلاد را هم بتصرف در آورده و « محمد مقیم » فرزند امیر ذوالنون فرمانروای مقتدر کابل را شکست داده و متواری ساخت و در این وقت تقریباً تمام افغانستان نیز مسخر بابر شد . ( ۹۳۰ هجری قمری - ۱۵۲۳ میلادی ) .

بابر چندی بامیران افغانی و شاهزادگان تیموری کشمکش و جنگ و جدال داشت و بالاخره باحسن سلوک و تدبیر و شجاعت و صفات شاهانه خود توانست بر تمام دشمنان فائق آید ، آنوقت همت بآبادانی و بسط عدالت گماشت و آثار و ساختمانهای بسیار در شهرهای مختلف ، از جمله کابل ، بوجود آورد و باغ و مسجد و آرامگاهی باشکوه نیز در کابل برای خود بنا کرد .

چون همت بلند و فکر والای بابر بسط سلطنت ماوراءالنهر و افغانستان قانع نبود ، تصمیم بگشودن هندوستان گرفت و با بسیج سپاه مجهز از « رودسند » گذشته راه

سرزمین پربرکت و وسیع هند را در پیش گرفت و عازم تسخیر «دهلی» شد. در این هنگام در دهلی یکی از بازماندگان امیران افغانی بنام «پانی ابراهیم لودهی» حکومت میکرد که قدرت و قوتی بسزا داشت، همینکه بابر بسوی دهلی روانه شد «امیر لودهی» بدفع او شتافت ولی عاقبت مغلوب و متواری شد و «بابر» راه دهلی را در پیش گرفت و بدین شهر در آمد ولی مدتها گرفتار حملات سخت «راچپوت»ها بود، راچپوتها یکی از قبیللهای نیرومند و جنگجوی حوالی دهلی بودند، عاقبت «بابر» بر راچپوتها پیروز شد و از این زمان رسماً خود را شاه و فرمانروای قسمتی از نواحی شمالی هند دانست و شهر «آگره» را پایتخت و مقر حکمرانی خود قرارداد، «بابر» با دو سلطان نیرومند شرق، سلطان سلیمان پادشاه عثمانی و شاه اسمعیل صفوی روابط حسنه برقرار کرد و بدربار این دو پادشاه سفیر گسیل داشت و از شاه اسمعیل برای کارهای کشور گشائی خود کمک خواست و گروهی از ایران به آگره رفتند. بدستور شاه سلیمان جمعی از نقاشان و معماران چیره دست «قسطنطنیه» برای ساختن و تزئین کاخهای سلطنتی بابر به «آگره» رهسپار شده و در مدت یکسال کاخهای باشکوه بابری را بنیاد نهادند، بابر بزودی «گجرات»، «دکن»، «بنگاله» و چند استان دیگر هند را تصرف کرده و خود را پادشاه تمامی هندوستان نامید، (۹۳۲ هجری قمری ۱۵۲۶ میلادی).

بابر درصدد بود که یک سلطنت مرکزی در هندوستان تشکیل دهد و شهر دهلی را پایتخت تمام سرزمین هند قرارداد و حکومتهای کوچک و ضعیف محلی را از میان بردارد، اما عمر کوتاه مجال این آرزوی بلند را باونداد و بر استانهای جنوبی و شرقی هند دست نیافت و بالاخره در روز دوشنبه ششم جمادی الاول سال ۹۳۷ هجری قمری (۱۵۳۰ میلادی) در سن ۹۴ سالگی در باغی در حومه «آگره» در گذشت و جسدش بآرامگاهی که در کابل ساخته بود نقل و دفن شد.

شاعری در پایان قطعه‌ئی که در آرامگاه بابر هم نقش شده ماده تاریخ فوت او را چنین گفته است :

شد چو فردوسش مکان رضوان زمن تاریخ جست

گفتمش « فردوس دائم جای بابر پادشاه

اکنون آرامگاه بابر در کابل یکی از اماکن و تفرجگاههای معروف میباشد ،  
و در زمان محمد نادرشاه (۱۳۵۲ قمری) بطرز آبرومندی تعمیر شده است .

بعضی از مورخان گفته‌اند : همایون فرزند بابر مریض بود و معالجه نمی‌شد  
بابر دست بدعا برداشته از خدا خواست که همایون را شفا دهد و بیماری او را نصیب  
بابر کند ، اتفاقاً چنین شد ! از همان اوقات که همایون رو به بهبودی رفت بابر در  
بستر بیماری افتاد و چشم از جهان برهم نهاد .

بابر در دوران سلطنت خود هرگز صفای قندهار و کابل را از یاد نمی‌برد و آن  
دوشهر را بدهلی و آگره ترجیح میداد .

بابر یکی از سرداران نام‌آور و بزرگ تاریخ شرق است .

مورخین نوشته‌اند : این مؤسس «سلسله تیموری» یا «مغولی» یا «بابری»  
هند بسیار جوانمرد و باگذشت بود بادوستان کمال احسان و صداقت داشت و بادشمنان  
در نهایت انصاف و فتوت رفتار میکرد ، در تمام فتوحاتش حتی الامکان از آدم‌کشی  
(که لازمه جنگ است) پرهیز داشت ، طبعش رؤف و بذال و عشرت طلب بود و این  
عشرت‌طلبی و مهربانی و بلند همتی او در اثر قریحه شاعرانه وی بوده است .

بعد از بابر «همایون» پسر او بسلطنت رسید اما پس از چندی «شیرخان» امیر  
افغانی بر علیه او قیام کرد و همایون تاب مقاومت نیاورده پس از جنگ و گریز بسیار  
بایران آمده در قزوین در دربار شاه طهماسب اول پناهنده شد .

همایون در موقع ورود بقزوین این دوبیت را برای شاه طهماسب گفت :

دشمنم «شیر» است و عمری پشت بر من کرده بود

اینک از راه عداوت روی بر من کرده است

دارم اکنون التماس از شاه تا با من کند

آنچه با سلمان «علی» در دشت ارژن کرده است  
شاه طهماسب با نهایت مهربانی و احترام همایون را نزد خود نگاهداشت و  
پس از مدتی با سپاه وعدتی کافی به هندوستان باز گردانید و شیرخان را مغلوب کرده  
و بعد از سالها سرگردانی سلطنت خود را باز یافت.

همایون اسمش « نصیر الدین محمد » است و او پدر « اکبر شاه » میباشد که  
بزرگترین و شایسته ترین پادشاهان سلسله تیموری هند بوده و « نهر و » او را « پدر  
ناسیونالیزم هند » نام نهاده است.

باری از مطلب دور افتادم، بحث در تاریخ سلطنت و نبوغ نظامی و سیاسی و مملکت  
عالی جهاننداری بابر محتاج نوشتن يك كتاب بسیار قطور میباشد، سخن از مقام ذوق  
و قریحه شاعری بابر در میان است، بابر پادشاهی ادب دوسم و دانش پرور بود، با آنکه  
بیشتر دوران سلطنت کوتاهش بکشور گشائی و جنگ و ستیز گذشت هرگز از ترویج  
فرهنگ و ادب غافل نبود و گاهگاه نیز خلوت نشین مجالس عیش و عشرت میشد و  
با سیه چردگان ظریف هند بزم طرب می چید و بیاده گساری می پرداخت و گاهی در  
این کار افراط میکرد.

این شعر دلیل علاقه مفروضی ب میگساری میباشد :

در بزم ما ز کهنه سواران یکی می است

و آنکو دم از نوای سخن میزند نی است

سنگ محك می است، می آرید در میان

پیدا کننده کس و نا کس همان می است

مضمون عمیق این شعر گواهی میدهد که مراد بابر شاه از میگساری يك ذوق

و عشرت واقعی بوده است نه مستی و بیخودی.

اما بابر یکسال قبل از پایان زندگی از میخوارگی سخت توبه کرد .  
بابر بادرویشان وزنده دلان وشاعران وعالمان وهنرمندان عنایت ولطف خاصی  
ابراز میداشته و بجزرگداشت وتشویق آنان میکوشیده است .

این رباعی لطیف معرف روحیه درویشی وطبع مهربان ومتواضع اومیباشد .

درویشان را اگر چه از خویشانیم

لیک از دل و جان بنده درویشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی

شاهیم ولیک بنده ایشانیم

«خواندمیر» مؤلف کتاب حبیب السیر که سالها در خدمت «امیرعلیشیرنوائی»  
در هرات میزیست پس از انقلاب هرات (۹۳۲ هجری قمری) به هندوستان رفت و در  
«آگره» بخدمت بابر درآمد ودرسلك درباریان منسلك شد ودر کمال عزت وآسایش  
زیست و پس از بابر هم مدتها در خدمت همایونشاه بود و کتاب «قانون همایونی» را  
در دهلی برای او نوشت .

باری بابر نخستین پادشاه تیموری است که علاوه از گستردن بساط سلطنت و  
کشور گشائی وعدالت بترویج دیانت اسلام و پیشرفت زبان و شعر فارسی در هند  
خدمت شایانی انجام داده است .

در میان پادشاهان افغانی ومغولی هند که غالباً زبان فارسی میدانستند و شعر  
فارسی میگفتند بابر با ذوق تر از همه بوده وطبعی قوی داشته وحقاً یکی از شاعران  
بزرگ هند بشمار میآید .

بابر علاوه از نظم در نثر پارسی هم مسلط بوده وآثاری مختصر از او بجا است ،  
اما بیشتر شعر بابر بزبان ترکی مغولی (چغتائی) میباشد ، یک مثنوی ، یک دیوان  
غزل و کتاب «تزوک بابری» از آثار نظم و نثر ترکی اوست . کتاب تزوک بابری  
تاریخ و وقایع سلطنت بابر را مشتمل میباشد که سابقاً در هندوستان بفارسی شیوا

و شیرین ترجمه شده و جزو کتب درسی رشته‌های ادبی بدان‌شجویان تدریس می‌شود.  
نمونه مختصری از شعرهای فارسی بابر .

بابر اندوه جهان را بنه از بهر شراب  
در جهان باده گلرنگ و رخ خوب خوش است



تا بزلف سیپش دل بستم از پریشانی عالم رستم



نوروز و نوبهار می و دلبری خوش است  
بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست



هلاک می‌کندم دوری تو دانستم  
و گرنه رفتن ازین شهر می توانستم  
این غزل هم بنام بابر هم بنام همایون‌شاه پسر بابر ثبت شده ولی بیشتر بنام  
بابر دیده شده است :

گذشت از دل سرگشته ناوک ستمش  
نماند بر من دل‌داده لذت المش

بقصد کشتن عشاق گر کند میلی  
عجب نباشد از اخلاق و شیوه کرمش

کر است زهره قرب حریم حرمت او  
که جبرئیل امین نیست محرم حرمش

اگر پیرش عشاق می نهد قدمی  
هزار جان گرامی فدای هر قدمش

امید است دولت فعلی هند در نشر و ترویج آثار فارسی شاعران و گویندگان  
نام آور هند و بخصوص ترویج آثار سلاطین دانشمند مغولی اقدام‌شایسته‌یی مبدول دارند.